

Shiite Studies

March 2024, Vol. 10, No. 25, 7-42

A Critical Study of the Views of Sunni Opponents of the Ashura Uprising

Sayyed Jafar Masalegoo¹, Mahdi Farmanian Arani², Mostafa Jafar Tayyari Dehaghani³

(Received on: 2022-10-3; Accepted on: 2023-8-21)

Abstract

The issue of the Ashura uprising, including its inception, underlying causes, and objectives, evokes diverse viewpoints among Sunni scholars. These perspectives can generally be categorized into three distinct approaches: opposition, agreement, and non-partialism towards the event. Research indicates that the opposition to the Ashura uprising is primarily espoused by a minority within the Sunni community. This minority perceives the uprising through the lens of Yazīd's caliphate legitimacy, contending that since he was the recognized caliph, the Imam's initiation of the uprising lacked legitimacy. They argue that the Imam's actions led to divisions and discord among Muslims, contrary to the teachings of Prophet Muhammad's companions. Furthermore, they interpret hadiths forbidding uprisings as evidence of the illegitimacy of the Imam's actions. This study critically examines and scrutinizes the oppositional stance towards the Ashura uprising. Employing a descriptive-analytical methodology, we demonstrate that this viewpoint is divergent and held by a minority within the Sunni tradition.

Keywords: Ashura uprising, opponents of the Ashura uprising, reasons for opposition to the Ashura uprising, misgivings about Ashura, Sunni Muslims.

1. PhD student, Shiite Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (corresponding author).

Email: sjafarwaez@yahoo.com

2. Professor, Department of Theological Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: shariat@urd.ac.ir

3. Assistant professor, Department of Shiite Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. Email: shariat@urd.ac.ir

بررسی و نقد دیدگاه مخالفان قیام عاشورا در اهل سنت

سید جعفر مسئله‌گو^۱

مهدی فرمانیان آرانی^۲

مصطفی جعفر طیاری دهاقانی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۳۰]

چکیده

علمای اهل سنت در مسئله قیام عاشورا، اعم از اصل قیام، خاستگاه، علل و اسباب و اهداف مترتب بر آن، دیدگاه یکسانی ندارند. اختلاف دیدگاه علمای اهل سنت در سه رویکرد مخالف قیام، موافق قیام و رویکرد خنثی قابل طبقه‌بندی است. بررسی‌ها نشان می‌دهد رویکرد مخالف قیام عاشورا صرفاً متعلق به اقلیتی در میان اهل سنت است که واقعه را با محوریت پذیرش مشروعیت خلافت یزید می‌آورند و این‌گونه تحلیل می‌کنند که وی دارای خلافت و بیعت بوده و امام در شرایطی قیام کرده که هیچ‌یک از بیعت و خلافت را نداشته است. به همین دلیل، اقدام ایشان مخالفت صحابه و همراه نشدن ایشان را در پی دارد. آنان حرکت امام را شق عصای مسلمانان و گامی در جهت ایجاد تفرقه و فتنه تعبیر می‌کنند و معتقدند که روایات حرمت خروج بر عدم جواز قیام دلالت می‌کند. در پژوهش پیش‌رو با تبیین و نقد رویکرد مخالف قیام و دلایل حاکم بر آن به روش توصیفی - تحلیلی روشن شده است که طرفداران این رویکرد اولاً به بی‌راهه رفته‌اند و ثانیاً در اقلیت هستند.

کلیدواژه‌ها: قیام عاشورا، مخالفان قیام عاشورا، دلایل مخالفت با قیام، شبهات عاشورا، اهل سنت.

۱. دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول).

sjafarwaez@yahoo.com

۲. استاد گروه مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. shariat@urd.ac.ir

۳. استادیار گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. shariat@urd.ac.ir

۱. مقدمه

قیام عاشورا به دلیل اشتغال بر مفاهیم بلند ارزشی و اخلاقی و انسانی، همچنین ماهیت ظلم ستیزش نقطه عطف تاریخ اسلام به شمار می رود و همواره الهام بخش توده ها و متن مردم بوده و امروزه به مثابه یک فرهنگ و مکتب درس آموز و زنده در حال تأثیرگذاری عمیق بر لایه های فرهنگی اجتماعی و تمدنی است. از آثار تأسی به مکتب عاشورا می توان به بیداری ملت های تحت سلطه و رهایی شان از ظلم و استبداد اشاره کرد که زمینه را برای استقلال، آزادی و دینداری ایشان فراهم آورد. به یک معنا، زنده بودن آیین توحیدی و دینداری امروز و امداق قیام دیروز حسین بن علی (ع) است. در تعبیر امام راحل نیز به درستی به این معنا اشاره شده است که فرمود: «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگاه داشته است».

یکی از برکات بزرگ تأسی به نهضت عاشورا تأسیس جمهوری اسلامی ایران بود که یک حکومت مقتدر شیعی مردم سالار، الهام بخش و مدافع اسلام نبوی (ص) و پیرو مکتب اهل بیت (ع) است. یکی دیگر از آثار بارز تأسی به انقلاب کربلا، تشکیل خط مقاومت در منطقه است که توانست داعش و دولت به ظاهر اسلامی عراق و شام را سرنگون سازد. داعشی که مولود شوم و هابیت بود و با قرائت اموی از اسلام، قائل به تکفیر همه پیروان مذاهب و ادیان بود و چهره رحمانی اسلام را مشوه کرد. داعش در واقع برای مقابله با مکتب تشیع به وجود آمده بود و به شکلی رعب آور و با شتاب بالا در حال توسعه و کشورگشایی بود و می رفت که بزرگ ترین تهدید برای بشریت و تمام ادیان شود. پیروزی خط مقاومت بر داعش مشق درسی بود که از قیام عاشورا آموخته بود. بی تردید این پیروزی و توفیقات نتیجه الگوگیری مقاومت از نهضت کربلا است که در ایجاد جبهه مقاومت فراشیعی در منطقه و جهان نیز الهام بخش بوده است. این پیروزی را

می‌توان نقطه عطف تاریخ معاصر و بزرگ‌ترین رویداد قرن حاضر دانست که موجب امن‌تر شدن جهان، به‌ویژه منطقه غرب آسیا، شد. تجلی این امنیت برگزاری مراسم پیاده‌روی اربعین حسینی است که امروز به بزرگ‌ترین مانور مذهبی و سیاسی شیعی در جهان و به بهترین ابزار معرفی مکتب شیعه تبدیل شده است. مکتبی که با سرعت بالا در حال پیشرفت و توانمندی و الهام‌بخشی است و با عاشورا و غدیر شناخته می‌شود. از آنجا که رمز این موفقیت‌ها الهام از غدیر و عاشورا است، در رسانه‌های وابسته به جریان وهابیت برای مقابله با تشیع بر رویکرد عاشوراستیزی تأکید و تلاش می‌شود تا با تشکیک در مشروعیت ارکان قیام عاشورا و تبلیغ فراوان، این رویکرد را رویکرد معیار و گفتمان غالب در میان علمای اهل سنت معرفی کنند، چنانکه گویا اکثر علمای اهل سنت طرفدار این رویکرد و با قیام عاشورا مخالف بودند، درحالی‌که در واقع اکثر آنان موافق قیام بوده‌اند.

شایسته ذکر است که تشدید هجمه وهابیت علیه مشروعیت قیام عاشورا و تشکیک در مبانی آن به هدف مشروعیت‌زدایی از این واقعه مهم تاریخی است؛ زیرا اولاً از بیداری اسلامی و شکل‌گیری مجدد نهضت‌های آزادی‌بخش دینی و مردمی در جهان اسلام با الهام از عاشورا هراس دارند. ثانیاً از آنجا که نهضت عاشورا ذاتاً یک مکتب ظلم‌ستیز است، طرفداری از آن یا سکوت در برابر الهام‌بخشی آن برای نظام سلطه و حکومت‌های دست‌نشانده منطقه تهدید اساسی به شمار می‌رود. بنابراین راهبرد مقابله و مخالفت با آن را پی می‌گیرند تا آثار الهام‌بخش آن را خنثی و بقای ملک و دولت خویش را تضمین کنند. رویکرد مخالف قیام با استناد به مواضع معدودی از علمای سلف و اندکی از متفکران معاصر و متجدد سلفی اهل سنت و با استناد به موضع برخی از صحابه در همراهی نکردن امام، تصویری از قیام ارائه می‌دهد که قیام امام را فاقد پشتوانه و حجیت شرعی کافی معرفی می‌کند و آن را قابل‌الگوگیری نمی‌داند.

در این رویکرد شیوه خاص روایتگری، پردازش تصویر و تحلیل ارائه شده از قیام و فراوانی تأکید بر درستی آنچه تبلیغ می‌شود به نحوی است که مخاطب در کشف اسباب و دلایل پیدایی قیام و نیز اهداف آن دچار تردید و سوء برداشت شود. غرض از استفاده از این شیوه تشکیک در مبانی شرعی قیام و نوعی به چالش کشیدن مشروعیت قیام است، مانند تمسک به روایات نبوی که بر حرمت خروج در شرایط فتنه دلالت دارند. براساس مفاد این روایات، خروج بر ضد خلیفه حرام و دفع آن واجب است. حاصل آنکه در فرض اثبات صدور دستور یزید برای سرکوب قیام، اقدام یزید مطابق با مفاد این روایات یا موافق با مقتضای حکومت بوده است تا با دفع قیام، مانع تفرقه و اختلاف در میان امت شود و از قیام‌های محتمل بعدی جلوگیری کند.

بی‌تردید رویکردی که روایات نبوی را پایه و اساس استناد و استدلال خویش قرار می‌دهد تا قتل سرور جوانان بهشت و سرکوب قیام را توجیه کند و آن را مطابق شرع تفسیر می‌کند، رویکردی افراطی است فارغ از آنکه برای تقویت و تأیید آن به شواهد تاریخی و رویکرد برخی از علمای سلف و معاصران تمسک و ادعا می‌کند که مجموعه این دلایل و شواهد، به‌طور خاص موافقت و همراهی نکردن بزرگان صحابه با قیام امام، نشان می‌دهد که این اقدام فاقد مصلحت و حجیت شرعی لازم است و قیام را تخطئه می‌کند.

در این روایت، تصویر و تحلیل ارائه شده از قیام با رویکرد اکثریت و سایر شواهد نقلی معتبر مطابقت ندارد، بلکه گامی در جهت تحریف واقع است. عجیب‌تر آنکه در رسانه‌های وهابیت که در واقع محل سازماندهی جنگ روایت‌ها است، تلاش زیادی صورت می‌گیرد تا تفسیر و تحلیل رویکرد مخالف، گفتمان غالب علمای اهل سنت معرفی شود و رویکرد اکثریت روایت و شناخته نشود.

پژوہش حاضر بہ منظور کشف حقیقت، ابتدا مخالفان مہم قیام از متقدمان و معاصران اہل سنت را معرفی کردہ است، سپس با بررسی و نقد دلایل حاکم بر رویکرد مخالف قیام نشان دادہ است کہ دلایل مخالفان، برخلاف آنچه تصویر و تبلیغ می شود، از اعتبار کافی برخوردار نیست و با موضع اکثر علمای اہل سنت تعارض دارد. در رویکرد مخالف برای زیر سؤال بردن ارکان مشروعیت قیام عاشورا دلایلی ارائه می شود کہ بررسی و نقد آن ہدف اصلی پژوہش پیش رو است؛ از جملہ آنکہ حکومت یزید براساس نظریہ خلافت و وراثت و نیز استیلا دارای مشروعیت است. بر مبنای این پیش فرض، قیام امام (ع) شورش علیہ خلیفہ و شق عصای مسلمانان، یعنی اقدام علیہ امنیت ملی، و بہ قصد ایجاد فتنہ و تفرقہ است (طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۵/۵)؛ بنابراین دفع آن از سوی حاکم لازم شمردہ می شود.

در نگاہ طیفی از مخالفان قیام از سلف، مسئولیت یزید در قتل امام (ع) کاملاً انکار و یزید تبرئہ می شود و مسئولیت قتل متوجہ ابن زیاد و حتی شیعیان کوفی است، ولی در بین مخالفان معاصر کسانی ہستند کہ از پذیرش صدور دستور یزید برای قتل باکی ندارند، بلکہ بہ صراحت اقدام وی را مطابق صواب و اقتضای اقتدار و حکومتداری می دانند. قابل توجہ آنکہ فراوانی تأکید بر مخالفت و موضع برخی صحابہ مانند ابن عمر و ابن عباس و تبلیغ آن، مشروعیت و مقبولیت قیام را زیر سؤال می برد و اینگونہ القا می شود کہ قیام امام (ع) تصمیمی کاملاً شتاب زدہ و بدون مشورت با عقلای قوم بود کہ تحت تأثیر دعوت مردم کوفہ و امید بہ نصرت ایشان بہ وقوع پیوست. در این نگاہ، امام (ع) بہ زیادہ خواهی و قدرت طلبی محکوم می شود کہ خود را شایستہ تر از یزید می داند و بہ هوای رسیدن بہ حکومت و ریاست بر ضد خلیفہ وقت خروج می کند و در نہایت با خیانت کوفیان بہ قتل می رسد و قیام شکست می خورد.

در تحلیل برخی از مخالفان، قیام عاشورا هیچ منفعتی برای امام و جامعه نداشت، بلکه شر و مفسده اش بیشتر بود. براساس اصول حاکم بر این اندیشه، هرگونه قیام علیه حاکم، هرچند جائز، حرام و محکوم به شکست است. در این نگاه نیز فرقی نمی‌کند قیام‌کننده فرزند پیامبر خدا باشد یا هر شخص دیگر. قیام شورش تلقی می‌شود و دفع آن بر حاکم واجب است.

در میان سلف، قاضی ابوبکر بن عربی اندلسی (۴۶۸ق) فقیه مالکی، عبدالمغیث حنبلی (۵۸۳ق) و ابن تیمیه حرانی دمشقی (۶۶۱ق) از مخالفان قیام عاشورا و نیز از مخالفان لعن یزید به‌شمار می‌آیند. اندکی از مورخان و معاصران اهل سنت نیز همین نگاه را دنبال می‌کنند، با این تفاوت که متقدمان مخالف دیگر قتل امام را تجویز نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند یزید را از دخالت در قتل امام (ع) تبرئه کنند.

۲. شیوه‌های مخالفت با قیام عاشورا

در رویکرد مخالف به شیوه‌های گوناگون با قیام عاشورا مخالفت می‌شود.

۲-۱. انکار مسئولیت یزید در قتل امام (ع)

یکی از افراد شناخته شده در استفاده از شیوه انکار مسئولیت یزید در قتل امام (ع) ابن تیمیه دمشقی است. او در این باره می‌نویسد:

به اتفاق اهل نقل، یزید هیچ‌گاه به قتل امام دستور نداد، بلکه صرفاً به ابن زیاد نوشت که مانع ولایت حسین بن علی بر عراق شود، اما حسین گمان می‌کرد که اهل عراق وی را یاری می‌کنند و هم آنان بودند که با وی مقاتله کردند تا آنکه در این راه مظلومانه به شهادت رسید (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۴/۴۷۲).

مؤلف منهاج السنه تأسف یزید بر قتل امام (ع) و همدردی با اسراراً مدرک کافی برای تبرئه یزید می‌داند و معتقد است که او در مقتل امام (ع) اقامه عزا کرد و هیچ‌یک از اهل بیت امام (ع) را به اسیری نگرفت، بلکه ایشان را تکریم کرد و به مدینه بازگرداند. غزالی (م ۵۰۵ق)، از علمای اهل سنت، مشارکت و مداخله یزید در قتل امام (ع) را اولاً ثابت و قطعی نمی‌داند و ثانیاً در فرض اثبات آن، هم‌چنان معتقد است که لعن یزید به جهت آنکه مسلمان است جایز نیست. او می‌نویسد:

نسبت دادن قتل حسین بن علی به یزید اولاً امری ثابت و قطعی نیست و از مصادیق تهمت به شمار می‌رود و متهم کردن یک مسلمان به چنین اتهام بزرگی جایز نیست. ثانیاً بر فرض صحت این خبر، شاید قاتل وی قبل از مرگ توبه کرده باشد و در این صورت نیز لعن قاتل جایز نیست. مطلوب آن است که یک مسلمان در این موارد به جای لعن، به ذکر خدای متعال مشغول باشد (غزالی، بی تا: ۱۲۵/۳).

عبدالله بن عبدالعزیز، از معاصران اهل سنت و نویسنده کتاب *مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ*، معتقد است که بنا به تعابیر و خطبه‌های علی بن حسین و زینب دختر علی، مسئولیت قتل اولاً متوجه شیعیان امام در کوفه است، نه یزید. او نقش یزید در سرکوب قیام را انکار و ادعا می‌کند این شیعه است که جانبداران قیام عاشورا را به مثابه جنگ بین دو جبهه حق و باطل معرفی می‌کند که در یک طرف آن «حسین بن علی» نماینده حق (شیعه) و در طرف دیگر «یزید» نماینده باطل (اهل سنت) قرار دارد. به اعتقاد او، ارائه چنین تصویری از عاشورا به هدف تحریف تاریخ اسلام و ایجاد جنگ مذهبی در میان مسلمانان انجام می‌شود (ابن عبدالعزیز، بی تا: ۳-۴).

در این شیوه، شیعیان و کوفیان متهم اصلی قتل امام (ع) معرفی می‌شوند تا مسئولیت یزید در قتل امام (ع) نادیده یا کم‌رنگ انگاشته شود و بی‌گناهی و بی‌طرفی اش به نمایش درآید،

در حالی که این تحلیل مساوی است با چشم بستن بر شواهد و گزارش‌های معتبر تاریخ که بر مسئولیت یزید در خلق عاشورا تصریح می‌کنند.

۲-۲. نکوهش قیام

در این شیوه نیز قیام از زاویه خلافت و مشروعیت یزید بررسی و تحلیل و با آن مخالفت می‌شود. طرفداران این رویکرد در دو طبقه متقدمان و معاصران طبقه بندی می‌شوند و پس از معرفی شخصیت‌های مهم این رویکرد، دلایل مخالفتشان با قیام بررسی و نقد می‌شود. نقطه مشترک این دو طبقه آن است که برای یزید فضیلت قائل هستند و وی را دارای بیعت و خلافت می‌دانند و سعی در تبرئه وی و نکوهش قیام عاشورا دارند.

۲-۳. متقدمان مخالف قیام

۲-۳-۱. ابوبکر بن عربی اندلسی (م ۵۴۳ق)

ابوبکر اندلسی از فقهای مالکی و مؤلف کتاب العواصم من القواصم است که در آن قیام امام (ع) را تحلیل و آن را این‌گونه نکوهش می‌کند که حسین به نصایح ابن عباس، اعلم زمان خویش، گوش نداد و نظر شیخ صحابه، ابن عمر، را درباره حرمت خروج و شق عصای مسلمانان نپذیرفت (ابن عربی، ۱۴۱۲: ۲۳۸). به اعتقاد مؤلف، تأویل احادیث رسیده در باب حرمت خروج قیام موجبات سرکوب قیام و قتل امام (ع) را فراهم آورد و اگر حسین بن علی در مدینه می‌ماند و ملازم زراعت و بیت خویش می‌شد و قیام نمی‌کرد، به قتل نمی‌رسید (همان: ۲۴۵). ابن عربی همچنین کسانی را که شهادت به شارب الخمر بودن یزید و فسق و فساد او داده‌اند، شاهدان دروغین و ناآگاه قلمداد

می‌کند و معتقد است یزید صاحب بیعت شرعی بود. علاوه بر این، امام احمد حنبل وی را در زمره زهاد صحابه شمرده و مدح کرده است (همان: ۲۴۶).

سیوطی شافعی (م ۹۱۱ق)، از محدثان و مورخان اهل سنت، در نقد و نکوهش موضع ابن عربی درباره قیام می‌نویسد: «ابن عربی گمان کرده اقدام یزید در قتل امام بحق و منطبق بر شرع بوده است، حال آنکه با این کار حرمت امام را شکسته است» (سیوطی، ۱۴۰۲: ۳۶۵/۱). سیوطی همچنین ابن عربی را در صدور فتاوی شاذ و خلاف مشهور فردی متجری می‌داند. آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰ق)، از علمای حنبلی، نیز در نکوهش موضع ابن عربی می‌نویسد: «وی از افرادی است که گمان برده است حسین بن علی به شمشیر جدش کشته شد و عده‌ای جاهل نیز با موضع ابن عربی که مستحق عذاب الهی است، همراهی کردند» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۷۳/۲۶). مناوی شافعی، از علمای اهل سنت، در نقد ابن عربی می‌نویسد: «تعبیری که می‌گوید حسین با شمشیر جدش کشته شد، نشان‌دهنده کینه و عداوت با اهل بیت است» (مناوی، بی تا: ۱/۳۰۵/ح۱).

موضع تند ابن عربی در نکوهش قیام عاشورا موجب شد در آثار علمای بعد از وی، تعبیر «قتل بسیف جدّه» به این نویسنده منتسب شود؛ هرچند در آثار وی به چنین تعبیری تصریح نشده است (ابن عربی، ۱۴۱۲: ۲۴۵).

۲-۳-۲. عبدالمغیث حنبلی بغدادی (م ۵۸۳ق)

ابن جوزی (م ۵۹۷ق) عبدالمغیث حنبلی را در زمره مخالفان لعن یزید به شمار می‌آورد و می‌گوید: «او از کسانی است که معتقد است ولایت یزید مورد پذیرش همگان بوده است» (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۷۷). عبدالمغیث همچنین معاویه را دارای فضیلت می‌داند و ادعا می‌کند که پیامبر خدا (ص) در حق او دعا کرد و فرمود: «اللهم اجعله هادياً و أهده»، «آن‌گاه

می‌افزاید: «بر صاحب چنین فضیلتی نمی‌توان خرده گرفت که چرا یزید را ولیعهد خویش قرار داده است» (همان: ۷۵).

این عالم حنبلی با پذیرش مشروعیت خلافت یزید، قیام عاشورا را شورش قلمداد کرده و قائل به وجوب دفع آن است. علمای اهل سنت مانند ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی موضع وی در دفاع از فضایل یزید را نکوهش کرده‌اند (همان: ۱۳).

۳-۳-۲. ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق)

ابن تیمیه خروج بر ولات امر را منهی شارع می‌داند و معتقد است که در موارد فتنه، نظر شارع ترک قتال است؛ زیرا موجب قتل بی‌گناهان می‌شود و هدف قیام‌کنندگان تأمین نمی‌شود، مانند آنچه در واقعه حرّه رخ داد، هرچند نیت قیام‌کنندگان امر به معروف و نهی از منکر باشد (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۵۳۶/۴). وی درباره قیام عاشورا معتقد است:

شارع در شرایطی که قتال به علت قلت انصار نتیجه‌ای جز شکست ندارد (چنانکه علی و حسین آخر الامر مجبور به ترک قتال شدند) امر به قتال ندارد، نه امر وجوبی و نه استحبابی؛ از همین رو از منظر صحابه و بزرگان اهل سنت، قیام و قتال در اینجا مُنکر تلقی می‌شود و جایز نیست (همان: ۲۳۶).

این عالم حنبلی با استناد به روایات نبوی (ص)، صبر بر جور ولات امر و عدم خروج بر ایشان را مطابق مصلحت می‌داند و صلح امام حسن (ع) را رویکرد معیار و موردپسند شارع می‌داند و معتقد است وجوب قتال با امثال یزید و عبدالملک مروان و منصور دوانیقی برای اینکه فرد دیگری خلیفه شود، امری فاسد و مفسده‌آن بیش از مصلحتش است؛ بنابراین خروج به سیف در مثل چنین جایز نیست (همان: ۵۲۷-۵۳۱) و امر شارع به چیزی که مصلحت دینی و دنیوی ندارد، تعلق نگرفته است، هرچند قیام‌کننده

از اولیای الہی باشد (همان: ۵۲۸). ابن تیمیہ با مقایسہ عاشورا با جنگ جمل و واقعہ حرہ می نویسد: «از علی و عایشہ و طلحہ و زبیر کہ بالاتر کسی را سراغ نداریم، مع الوصف، قتال ایشان با اہل قبلہ پسندیدہ نبودہ است» (همان: ۵۲۸). وی در موضعی دیگر تلویحاً قیام را انکار می کند و می گوید: «حسین بن علی در حالی مظلومانہ بہ شہادت رسید کہ بہ دنبال ریاست نبود و حتی درخواست ملاقات با یزید را داشت کہ موفق نشد و بہ قتل رسید» (همان: ۵۳۵).

بی گناہی یزید از دیدگاہ ابن تیمیہ

بہ تعبیر نویسنده عاشورا عند الإمامیة الإثنی عشریة، ابن تیمیہ نخستین کسی است کہ دیدگاہ های اہل سنت درباره یزید را جمع آوری کرد (ر.ک: ابن رشید، ۲۰۱۵: ۱/۲۹۰-۳۰۱). ابن تیمیہ مدعی است کہ براساس روایات نبوی (ص)، دوران خلافت سه سال است، آن گاہ بہ پادشاهی و ملک تبدیل خواهد شد (ابن تیمیہ، ۱۴۲۴: ۵۲۲). او حکومت یزید بر مردم را بہ ولایت دیگر حکام اموی و بنی عباس بر جمہور تشبیہ می کند و معتقد است پس از مرگ معاویہ در حالی با یزید بیعت شد کہ زمام امور در دست او بود و حسین در عاشورای سال ۶۱ ق درحالی بہ شہادت رسید کہ بر هیچ جا ولایت نداشت (همان: ۵۲۳). ابن تیمیہ معتقد است کہ ہرچند قتل امام (ع) در زمان یزید رخ داد، یزید مقصر حادثہ نبود. وی این ادعا را کہ یزید بہ قصد انتقام از کشتگان بدر و أحد با حسین چنین کرد و آن اشعار معروف را خواند، بی اساس و باطل معرفی می کند (همان: ۵۵۰).

هدف ابن تیمیہ از دستہ بندی دیدگاہ علمای اہل سنت درباره یزید، در کنار مشاہدہ و مطالعہ آثار او، نشان می دہد دفاع از یزید و تطہیر و تبرئہ وی از اتهام شرکت یا رضایت

در قتل امام (ع) راهبردی است که او دنبال می‌کند. اساساً در گزارش و تحلیل ابن تیمیه از قیام، جایگاه امام و سخنان وی در تبیین اسباب و اهداف قیام محور نیست تا عاشورا بر محور فضایل و حقانیت کلام امام گزارش و تحلیل شود، بلکه او قیام را از این زاویه که حکومت یزید به دلیل بیعت و شوکت دارای مشروعیت است تحلیل می‌کند و آن را جایز نمی‌شمارد (همان: ۵۲۸).

۴-۳-۲. ابن کثیر (م ۷۷۴ق)

ابن کثیر دمشقی، از مورخان و محدثان شافعی مذهب، شاگرد ابن تیمیه و مخالف قیام عاشورا است. وی در البداية و النهاية واقعه عاشورا را گزارش و تحلیل کرده و با تعبیر «قصة الحسين بن علي وسبب خروجه بأهله، من مكة إلى العراق في طلب الإمارة و كيفية مقتله»، هدف از قیام عاشورا را طلب امارت و رسیدن به قدرت و حکومت می‌داند (ر.ک: ابن کثیر، ۱۴۰۵: ۱۵۷/۸-۲۳۰). او ادعا می‌کند که یزید راضی به قتل امام (ع) نبود و مسئولیت سرکوب قیام متوجه ابن زیاد است (همان: ۲۱۰). وی مانند ابن تیمیه، همه اخبار و روایات مربوط به کفر و فسق یزید را جعلی می‌داند (همان: ۳۲). به اعتقاد ابن کثیر، آنچه ابن عساکر در مذمت یزید نقل کرده، بدون استثنا جعلی است و روایت صحیحی در نقل او یافت نمی‌شود (همان: ۲۵۴).

ابن کثیر در حالی ادعای جعلی بودن گزارش ابن عساکر و اصرار بر گناهکار بودن ابن زیاد و بی‌گناهی و تبرئه یزید را دارد که به گزارش منابع متقدم مانند انساب الأشراف و تاریخ مدینه دمشق، این یزید بود که به عیب‌الله نامه نوشت و تهدید کرد در صورتی که امام را نکشد، او را به پدرش عیب‌ملحق و اعلام خواهد کرد که حسب و نسبی ندارد (بلاذری، ۱۳۸۰: ۱۶۰/۳؛ ابن عساکر، ۱۴۲۱: ۲۱۳/۱۴). علاوه بر این، ابن اثیر و دینوری نیز هر کدام از ابن زیاد نقل

کرده‌اند که یزید او را مخیر کرده بود که یا حسین را بکشد یا خود کشته شود (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۴۰/۴؛ دینوری، بی تا: ۲۸۴).

۲-۴. معاصران متجدد مخالف قیام

سوگمندان معاصران متجدد نیز، مانند متقدمان، به جای روایت قیام عاشورا از منابع کهن و معتبر نزدیک به واقعه که می‌تواند تصویر دقیق و صحیح‌تری از واقعه ارائه کند، بر تحلیل واقعه تأکید دارند. ویژگی تحلیل صحیح آن است که باید مبتنی بر نقل و توصیف حقایق باشد، نه تفسیر آن، ولی واقع امر نشان می‌دهد که تحلیل‌هایی که معاصران مخالف قیام ارائه کرده‌اند، نوعاً تحت تأثیر شدید منابع متأخر، به ویژه قرن پنجم به بعد، است که خود این منابع ممزوجی از گزارش‌های گزینش شده و تحلیل هستند. علاوه بر این، گزارش آن چندان منطبق بر نقل منابع متقدم نیست، بلکه گاه معارض نیز دارد. همچنین تحلیل‌های ارائه شده اغلب انعکاس رهیافت و انگاره‌های حاکم بر ذهن مورخان و راویان این دوره است که با اتخاذ موضعی جانبدارانه، درک و کشف واقع را دست‌نیافتنی کرده است. این بزرگ‌ترین آسیب در مطالعات عاشوراپژوهی و تاریخ به شمار می‌رود و کشف حقیقت را ناممکن می‌سازد.

۲-۴-۱. شیخ محمد خُصری (م ۱۳۴۵ق)

شیخ محمد خصری، از مورخان معاصر مصری، درباره قیام می‌گوید: «حسین در خروجش علیه یزید خطای بزرگی مرتکب شد؛ چراکه امت اسلام را دچار ضعف کرد و تخم تفرقه را در بلاد اسلامی پاشید و با این کار فتنه‌ای برپا شد که تا امروز تبعات آن ادامه دارد». نویسنده احتمالاً بیداری مردم در پی واقعه عاشورا و شکل‌گیری قیام علیه ظلم و فساد و تبعیض را

به فتنه تشبیه می‌کند و کاملاً جانبدارانه بدون واکاوی اسباب و عوامل پیدایی قیام آن را خطا می‌شمارد (خضری، ۱۴۳۱: ۱۲۹/۲-۱۳۱).

۲-۴-۲. محمود ابراهیم

از دیگر معاصران طرفدار این رویکرد، محمود ابراهیم مؤلف کتاب برائة یزید من دم الحسین است که در این اثر، یزید را فردی دارای شایستگی‌های علمی و عملی و سزاوار خلافت معرفی می‌کند. بنا بر نقل کتاب أباطیل تجب أن تمحی من التاریخ، این نویسنده، همان‌گونه که از عنوان کتاب پیدا است، به صراحت مشارکت و رضایت یزید در قتل امام (ع) وارد می‌کند (ر.ک: شعوط، ۱۴۰۸: ۲۳۵-۲۴۹).

۲-۴-۳. ابراهیم علی شعوط

شهرت این نویسنده معاصر بیشتر به تألیف کتاب أباطیل تجب أن تمحی من التاریخ برمی‌گردد که در آن بر مشروعیت خلافت یزید تأکید می‌کند و معتقد است بیعت با یزید الزام‌آور بود، به حدی که نقض آن بر احدی جایز نبود. وی همچنین ادعا کرده که پذیرش دعوت کوفیان از سوی حسین بن علی عاقلانه نبود و خروج امام از قبل محکوم به شکست بود. به اعتقاد شعوط، یزید اراده قتل امام را نداشت؛ بنابراین مسئولیت قتل متوجه او نیست (همان: ۲۵۰). او همچنین سرکوب قیام به دست یا دستور یزید را انکار می‌کند و می‌نویسد:

آنچه موجب شده تحلیل قیام عاشورا به نفع حسین بن علی تمام شود، غلبه عواطف و احساسات بر تاریخ بوده است؛ صرفاً به این دلیل که حسین نواده پیامبر و فرزند فاطمه دختر سید مخلوقات است. از این رو محققان چون به لحاظ عاطفی محبت

اهل بیت را بر هر چیز دیگری مقدم می‌شمارند، دفاع و عذری در قبال قتل امام را نپذیرفته‌اند» (همان).

۲-۴-۴. شیخ طنطاوی (م ۱۲۷۷ق)

شیخ طنطاوی، متفکر مصری، درباره قیام عاشورا می‌نویسد:
حسین بن علی تحت تأثیر بیعت مردم کوفه قیام کرد و فریب وعده کوفیان را خورد و به هدف خود، یعنی حکومت، دست نیافت؛ چراکه مکر و تعامل بد ایشان را در مورد برادرش حسن از یاد برده بود (ر.ک: مجله رساله الاسلام، قاهره، سال یازدهم: ۵۵/۱).

۲-۴-۵. عبدالوهاب نجار (م ۱۳۶۰ق)

عبدالوهاب نجار، استاد دانشگاه الأزهر مصر و از دیگر متفکران معاصر، درباره قیام عاشورا می‌نویسد:

ظلم است که گفته شود این یزید بود که امام را به اجبار به عراق کشانید؛ زیرا حسین با پای خود این راه را انتخاب کرد و تحت تأثیر دو عامل فریب خورد: ۱. اعتماد به بیعت و یاری مردم کوفه؛ ۲. غزه شدن به موقعیت اجتماعی خود به دلیل انتساب و قرابت به پیامبر (ر.ک: ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۴۴۶/۳).

عبدالوهاب نجار در تحلیل قیام از تحمیل بیعت اجباری حکومت بر امام سخنی به میان نمی‌آورد و با سوگیری، قیام را قضاوت می‌کند.

۲-۴-۶. محمد عزّه دروزه (م ۱۴۰۴ق)

محمد عزّه دروزه، از شارحان کتاب العواصم من القواصم که مدیریت کل اوقاف اسلامی فلسطین را نیز در کارنامه دارد، می‌نویسد:

حسین تسلیم امر عبیدالله نشد و از بیعت سر باز زد و حاضر نشد چون دیگر اهل جماعت مسلمانان رفتار کند و با قدرت مقاومت نشان داد. در چنین صورتی هم به لحاظ شرعی و هم سیاسی، کارزار با او جایز است (ابن عربی، ۱۴۱۲: ۲۴۲).
دروزه، مانند ابراهیم شعوط، در اظهارات خود به دفاع از بنی امیه و تبرئه آنان برخاسته است. او نه به صراحت لهجه و لحن بسیار تند شعوط، بلکه به زبانی دیگر همین پیش فرض‌ها را پذیرفته است.

۷-۴-۲. عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح الرشید

یکی دیگر از معاصران اهل سنت که از رویکرد مخالف قیام طرفداری می‌کند، مؤلف کتاب عاشورا عند الإمامية الإثني عشرية است. تحلیل قیام از نظر این نویسنده سعودی بیشتر بر دیدگاه ابن تیمیه متکی است. وی معتقد است که قیام حسین بن علی (ع) موافقت شورای مسلمین، خبرگان صحابه و رضایت ایشان را دربرداشت؛ از این رو مخالفت علمای سلف با قیام می‌تواند ناشی از همین موضع سلبی صحابه و همراهی نکردن ایشان با قیام باشد. به علاوه، مصنف کتاب دلایل امام بر وجوب خروج بر ضد یزید را رازآلود توصیف می‌کند که برای غیر امام از حجیت کافی برخوردار و قانع‌کننده نبود (ابن رشید، ۲۰۱۵: ۲۱۰/۱).

۳. بررسی دلایل رویکرد مخالف قیام

راهبردی که در اینجا دنبال می‌شود تحلیل قیام بر اساس مشروعیت بخشی و فضیلت‌سازی برای یزید است. بر اساس این رویکرد، قیام عاشورا خروج از جماعت و شورش علیه حاکمیت تلقی و محکوم می‌شود. با وجود این تلاش می‌شود اولاً گناه قتل امام و سرکوب قیام متوجه یزید نباشد و ثانیاً در فرض اثبات مسئولیت یزید در این حادثه، از شدت جرمش کاسته شود و تقصیر متوجه امام باشد که شروع‌کننده بود.

۱-۳. فضیلت سازی برای یزید

در فضیلت سازی برای یزید، برخی مانند ابن تیمیه، فرماندهی «لشکر قسطنطنیه» را شاهد مثال می آورند و ادعا می کنند که در این لشکر اولاً برخی صحابه، همچون ابویوب انصاری، در رکاب یزید بودند و ثانیاً روایت نبوی «أول جيش يغزو القسطنطنية مغفورٌ لهم» دلالت دارد که یزید اهل بهشت است؛ حال چگونه ممکن است او در قتل نواده پیامبر دست داشته یا به آن راضی بوده باشد؟ (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۵۴۴/۴).

سهیل طقوش، مؤلف کتاب دولت امویان، می نویسد: «معاویه در تعلیم و تربیت یزید حریص بود تا به مکارم اخلاق آراسته شود و هنر تعامل با مردم را به درستی بیاموزد تا در دل ها محبوب و روابطش با مردم استوار شود» (طقوش، ۱۴۱۶: ۶۱).

براساس گزارش طبری و ابن کثیر، معاویه در دوران خلافتش مجدانه تلاش داشت یزید را برای خلافت بعد از خود آماده کند؛ از این رو مأموریت های بزرگی مانند فرماندهی لشکر قسطنطنیه در سال ۴۹ق را به او سپرد تا کارآزموده شود. در مقطعی دیگر منصب «امیر الحاج» را به او سپرد و مدام یزید را بر رفق و نرم خویی با مردم و ترک لهو و لعب ترغیب می کرد تا برای خلافت اهل شود (ابن کثیر، ۱۴۰۵: ۲۲۲/۸؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۲۲/۵-۳۲۳). شایان ذکر است که راهبرد اقامه دلیل برای مشروعیت خلافت یزید یا اثبات اهلیت او برای این جایگاه از طریق روایت و تاریخ سازی چند هدف دارد. نخست اینکه با تشکیک در اهلیت نداشتن یزید برای خلافت و ناهمخوانی شیوه ولایتعهدی و خلافت یزید با سیره خلفای راشدین، ادله مشروعیت قیام عاشورا را به چالش بکشد. در این فرض، قیام عاشورا خروج از جماعت مسلمانان و عصیان اجتماعی تلقی می شود و حرام شرعی است. دوم اینکه در فرض اثبات مسئولیت یزید در قتل امام، از قبح جنایتش کاسته شود.

۲-۳. فضیلت‌سازی برای معاویه

از دیگر اقدامات برای تبرئه و تطهیر یزید از قبایحی که در مدت کوتاه حکومتش انجام داد، روایت و منقبت‌سازی برای معاویه است. بی‌تردید چهره‌پردازی و روایت‌سازی در فضل و منقبت معاویه و دفاع از مشروعیت خلافت وی پذیرش مشروعیت خلافت یزید از طریق انتصاب رافارغ از مسئله بیعت یا استیلا، هموارتر می‌کند. اکثر مخالفان قیام، اعم از متقدمان و معاصران، با تمسک به این دسته از روایات تلاش می‌کنند با توجه این فضایل و سوابق، یزید را از مشارکت و مسئولیت در قتل امام تبرئه سازند یا دست‌کم از میزان جرمش بکاهند. عبدالمغیث حنبلی بغدادی، از اصحاب این رویکرد، ادعا می‌کند که پیامبر خدا (ص) در شأن معاویه فرمود: «اللهم أهده و أهده به؛ خدایا معاویه را هدایت کن و مردم را با او هدایت فرما» (ابن عساکر، ۱۴۲۱: ۵۹). به اعتقاد این عالم حنبلی که در فضیلت یزید و معاویه کتاب نگاشته، صاحب چنین مقامی هرگز به ضلالت امت رضایت نخواهد داد؛ بنابراین تصمیم معاویه برای ولایتعهدی یزید به مصلحت امت و امری درست بوده است. در نقد این نگاه همین بس که طبق دیدگاه رایج اهل سنت، احادیثی که مدح یا فضیلتی را برای این دودمان برمی‌شمرد، از احادیث کذب و جعلی و فاقد سند معتبر هستند. شاهد این ادعا کتاب صحیح بخاری است که وقتی به نام معاویه بن ابی سفیان می‌رسد، برخلاف رویه کتاب، می‌گوید: «باب ذکر معاویه» و از فضایل او اسم نمی‌برد. شارحان بخاری دلیل این امر را صادر نشدن روایت صحیح در فضیلت معاویه می‌دانند (عسقلانی، ۱۴۰۲: ۸۳/۷).

۳-۳. تطهیر، تبرئه و مخالفت با لعن یزید

همان‌گونه که گذشت، پیروان این رویکرد لعن یزید را به صورت «علی‌التعین» جایز نمی‌شمارند. غزالی و ابن تیمیه استدلال می‌کنند که دخالت یزید در قتل امام حسین (ع)

محرز و قابل اثبات نیست. قدر مسلم آن است که مباشرت در قتل نداشته است و آنچه می ماند سببیت و دستور به قتل یا بسترسازی برای این اقدام است که یزید از هر دو اتهام مبرا است.

این دیدگاه دو شاخصه مهم دارد: ۱. تشکیک در دخالت یزید در قتل امام و سرکوب قیام و ۲. مخالفت با جواز لعن او به صورت «علی التعیین». آنان استدلال می کنند که حتی در فرض دخالت یزید در قتل امام، یزید مسلمان بود و احتمال توبه اش وجود دارد. مضاف بر اینکه طبق شرع، فعل مسلمان را باید حمل بر صحت کرد و روح اسلام لعن را تأیید نمی کند. شایسته ذکر است که اکثر بزرگان علمای اهل سنت مانند احمد حنبل، ابن جوزی و ذهبی لعن یزید را جایز می شمارند و برخی مانند آلوسی حنبلی، همچون قاطبه علمای امامیه، لعن یزید را به دلیل قتل امام و دیگر جنایات هولناکش واجب و او را کافر می دانند و هر کسی را که در این امر تردید کند مستحق لعن و عذاب الهی قلمداد می کنند.

۳-۴. روایت و تاریخ سازی در دفاع از نظریه مشروعیت حکومت جائر

به اعتقاد اصحاب رویکرد مخالف قیام، خلافت یزید به دلایلی مانند بیعت مردم، بیعت اهل حل و عقد از مهاجر و انصار و انتصاب از سوی شخص معاویه که خود از صحابه و خلیفه شرعی بود، مشروعیت دارد. علاوه بر این، براساس نظریه استیلا و روایات «الحکم لمن غلب»، حتی اگر بیعت با یزید اکراهی بوده و وی با قوه قهریه حاکم شده باشد، حکومتش مشروع است.

در هر صورت در بین مخالفان قیام مشهور است که یزید دارای خلافت و بیعت بوده و نقض این بیعت از سوی احدی، حتی امام حسین (ع)، جایز نبوده است. به اعتقاد پیروان این رویکرد، روش انتصاب یزید از طریق ولایتعهدی، هرچند شیوه جدیدی بود که با سیره خلفای راشد تفاوت اساسی داشت و مرسوم نبود، در پی قتل عثمان و با از بین رفتن

وحدت و برادری و پیدایش احزاب و چنددستگی‌های سیاسی و مذهبی در میان امت (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۵) مصلحت جامعه اقتضا داشت که این بار خلافت به شکل ولایتعهدی و موروثی تداوم یابد. به تعبیر ابن خلدون، تنها دلیلی که موجب شد معاویه یزید را برگزیند مراعات مصلحتی بود که اجتماع مردم و اتفاق آرا تقاضای می‌کرد (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۱/۶۲۱؛ همو، ۱۳۶۹: ۲۱۰؛ صحتی سردرودی، ۱۳۸۴: ۳۷).

براساس این نگاه، دفع قیام امام حسین (ع) و سرکوب آن از سوی حکومت (طبق روایت پیامبر و عمل بر طبق سیره نبوی) اقدامی کاملاً مشروع و برای جلوگیری از هرج و مرج لازم بوده است. مفاد تعبیر «قَتَلَ بَسِيفَ جَدَّة» که در سخنان تند برخی از مخالفان قیام به کار رفته، شاهد همین نگاه است.

۳-۵. برداشت نادرست از مواضع و نصایح صحابه در قبال قیام امام حسین (ع)

از دیگر دلایل مخالفت با قیام امام حسین (ع) ناتوانی در تشخیص اهداف قیام است. در این رویکرد، هدف از قیام دنیاطلبی و رسیدن به حکومت دانسته شده است (ابن کثیر، ۱۴۰۵: ۸/۲۲۲). براساس این پیش‌فرض، امام به اهداف خویش نرسید و قیام از همان ابتدا محکوم به شکست بود. امری که عقلای قوم و بزرگان صحابه آن را پیش‌بینی کرده و به امام تذکر داده بودند، اما حسین (ع) آن را نشنید و راه خود را رفت؛ از این رو قیام هیچ رهاوردی نه برای امام داشت و نه برای مسلمانان و مصلحت در ترک آن بود (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۴/۵۲۷-۵۳۰).

۳-۶. انتساب شهادت امام حسین (ع) به خوارج کوفه و شیعیان

مخالفان قیام امام حسین (ع) مدعی هستند که خوارج کوفه و شیعیان علی (ع) قاتلان امام حسین (ع) بودند و عزاداری امروز آنان در ایام محرم یادآوری خیانتی است که در حق

امام خود کردند. عزاداری آنان برای تقرب به خدا یا ابراز محبت به پیامبر نیست، بلکه چون خویش را سزاوار سرزنش ابدی دیدند، با برپایی این مجالس و بر سر و سینه خود کوبیدن اظهار ندامت می‌کنند.

۷-۳. گزینش هدفمند و تقطیع منابع تاریخی مرتبط با قیام

برخی از اندیشمندان وابسته به جریان مخالف قیام در دوران معاصر، همچون خضری، برخلاف نصوص معتبر تاریخ تلاش دارند نقش انکارناپذیر یزید در ارتکاب این جنایت را تحریف کنند و برخلاف تصریح و اذعان اکثر مورخان که به نقش مستقیم او در به بار آوردن این فاجعه دردناک اعتراف دارند، سعی دارند در محکّمات و مسلّمات تاریخ تشکیک کنند. از جمله اقدامات آنان نسبت دادن این جنایت فقط به ابن زیاد است، با این تقریر که او این اقدام را خودسرانه، بدون مشورت و کسب تکلیف از یزید انجام داده است (خضری، ۱۴۳۱: ۱۸۵-۱۸۷؛ شیبانی، بی تا: ۳۷۳؛ صلابی، ۱۴۲۶: ۴۸۶-۴۸۷).

این دیدگاه سعی دارد با بزرگ کردن چهره عمر بن سعد - اولین کسی که به گزارش منابع معتبر تاریخ با پرتاب تیر به لشکر امام جنگ را علناً آغاز کرد - از او امیری معتدل و مخالف با جنگ و قتال بسازد. بنابراین درباره او گفته‌اند: «او ابتدا مخالف جنگ بود و صرفاً به دلیل اطاعت امر ابن زیاد مجبور به ارتکاب این جنایت شد» (خضری، ۱۴۳۱: ۱۸۸؛ شیبانی، بی تا: ۳۷۵). عاشورانگاری در این رویکرد به جایی می‌رسد که از یزید نیز چهره‌ای کاملاً معتدل و مثبت نشان داده می‌شود که به محض اطلاع از حادثه عاشورا منفعل می‌شود، موجی از غم و اندوه او را فرا می‌گیرد و در نهایت نیز اسرا و اهل بیت امام (ع) را مورد تفقد و تکریم قرار می‌دهد و ایشان را با احترام راهی مدینه می‌کند. در این روایت هرگز سخنی از هتاک یزید به ساحت شهدای کربلا، بزم شراب و اهانت به ساحت اسیران اهل بیت

به میان نمی‌آید و این بخش از تاریخ کربلا نیز سانسور یا انکار می‌شود و مغفول می‌ماند (خضری، ۱۴۳۱: ۱۹۴؛ شیبانی، بی تا: ۴۰۴).

۸-۳. نقد و بررسی

بررسی دلایل و گزارش‌های رویکرد مخالف قیام نشان می‌دهد که عاشوراانگاری و عاشوراپژوهی در این رویکرد متأثر از اخبار معارض و انگاره‌هایی است که بر آن حاکم است. این مانعی بزرگ برای یک خوانش بی طرفانه به یک واقعه تاریخی است که باید متکی به نقل معتبر و نزدیک به حادثه باشد. نبود این ویژگی موجب سوگیری و قضاوت جانبدارانه درباره واقعه و تحریف آن شده است. پیش فرض‌هایی مانند اعتقاد به عدالت یزید (ر.ک: ابن عربی، ۱۴۱۲: ۲۲۱)، فضیلت یزید (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۷۵) و نقل روایت از یزید (ر.ک: شعوط، ۱۴۰۸: ۲۳۶)، پذیرش مشروعیت خلافت یزید (ر.ک: ابن عربی، ۱۴۱۲: ۲۲۶؛ طقوش، ۱۴۱۶: ۶۳؛ عصفری، ۱۴۱۴: ۲۲۲/۱-۲۲۴)، حرمت خروج علیه حکومت جائر (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۱۱۱/۱) و تفسیر همراهی نکردن صحابه به مخالفت با قیام موجب شده قیام عاشورا از زاویه مشروعیت خلافت یزید گزارش و محکوم شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقد وارد بر این رویکرد، تحلیل واقعه از این منظر باشد و دفاع از یزید برای دفاع از نظام خلافت توجیه می‌شود. در اندیشه سیاسی اهل سنت، هرچند دفاع از نظام خلافت یک راهبرد کلیدی است که در برابر نظام امامت و ولایت که شیعه به آن قائل است مطرح می‌شود، تمسک به این اصل برای دفاع از یزید و اقدامات او فاقد توجیه و مخالف سیره و شیوه بزرگان اهل سنت است. اکثر بزرگان اهل سنت از قدما، مانند ابن جوزی (۵۹۷ق)، سبط بن جوزی (۶۵۴ق)، تفتازانی (۷۹۱ق)، ابن عماد (۱۰۸۱ق) و آلوسی بغدادی (۱۲۷۰ق)، همچنین نواندیشانی مانند سید قطب (۱۳۸۵ق)،

طه حسین (۱۳۹۳ق) و عباس محمود عقّاد (۱۳۰۶ق) بر عکس این دیدگاه، موافق قیام امام بر ضد یزید هستند.

رویکرد مخالف که طرفداران معاصر آن متأثر از مکتب اهل حدیث و سلفی هستند، به شیوه‌های گوناگون گاه با استناد به روایتی که معارض دارد، گاه با تقطیع، حذف یا قلب گزارش‌های مسلم تاریخ و گاه از طریق گزینش هدفمند برخی گزاره‌های تاریخ که فاقد سند معتبرند و عمدتاً در منابع متأخر قرن پنجم به بعد آمده‌اند، می‌کوشد تفسیر و تصویری از واقعه ارائه کند که کمترین چالش را با اصول و مبانی فکری حاکم بر این رویکرد داشته باشد. گزارش ابن سعد و ابن کثیر از عاشورا با این ویژگی شناخته می‌شود. صاحب طبقات در نقل خود بسیار از نظام خلافت و حکومت در برابر مخالفان دفاع، قیام عاشورا را تخطئه و امام را به تندروری در برابر معاویه و یزید محکوم می‌کند (ابن سعد، ۱۴۱۴: ۱/۴۴۰). فراوانی استناد به گزارش ابن سعد در واقعه عاشورا در آثار مورخان و محدثان شامی متأخر نشان از تمایل اصحاب این رویکرد به این شیوه دارد که تحلیلی غیر واقع از قیام و اسباب و اهداف آن ارائه داده‌اند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱/۲۶۹؛ ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۵۱۷؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲: ۲۶۹/۸؛ ر.ک: رفعت و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۴۲-۱۸۱). بن مایه این رویکرد دفاع از مشروعیت نظام خلافت است. مؤلف منهج السنة ادعا می‌کند امام در واپسین لحظات از قیام پیشمان شد و حتی پیشنهاد ملاقات با یزید (لیضع یده فی یده) را مطرح کرد (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۵۳۵/۴). البته این تعبیر در منبعی مانند اخبار الطوال نیامده، بلکه طبری (طبری، ۱۳۸۷: ۴۱۴) و ابن اثیر (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۵۴/۴) آن را به صورت خبر واحد از یکی از همراهان امام به نام عقبه بن سمعان نقل کرده‌اند. البته عقبه نیز صدور این پیشنهاد از امام (ع) را به شدت رد می‌کند و فقط در منابع متأخر آمده که یکی از پیشنهادهای امام (ع) تسلیم و ملاقات با یزید بوده است. این ادعا نه با شأن و جایگاه امام (ع) سازگار است و نه می‌توان پذیرفت که

امام (ع) از ترس چنین پیشنهادی داده باشد. به نظر می‌رسد این گزارش، اقدامی سیاسی برای نفی قتال و جهاد در راه خدا باشد.

در این رویکرد شیوه‌گزینش در نقل واقعه و تقطیع گزارش تاریخ، راهبردی است که برای تأیید پیش‌فرض‌های فوق و مبانی کلامی، حدیثی و فقهی حاکم بر این رویکرد به‌استخدام درآمده است؛ بر این اساس گزاره‌هایی را مفروض پنداشته‌اند؛ از جمله اینکه خلافتی هست، بیعتی هست، امت و بزرگان صحابه درباره حکومت یزید اجماع و اتفاق داشته‌اند و حسین بن علی بود که برخلاف جماعت و بزرگان حجاز از بیعت امتناع کرد و با درپیش گرفتن راه کوفه به قصد قیام بر ضد جماعت حکومت خروج کرد و این گزاره که حادثه کربلا نتیجه اعتماد به کوفیان بی‌عهد بود، امام نباید در آمدن به کوفه تعجیل می‌کرد (طوقوش، ۱۴۱۶: ۶۳)، کوفیان خلف وعده کردند و امام را یاری نکردند و عاقبت امام به دست همان کوفیان به شهادت رسید. راهبرد این رویکرد دفاع از بی‌گناهی یزید در ماجرای قتل امام و انکار مسئولیت او در سرکوب قیام و تلاش برای تطهیر و تبرئه یزید است، هرچند این کار به محکوم کردن قیام عاشورا و تغافل از جایگاه ممتاز امام - که از اهل بیت و صحابه رسول خدا است - منتهی شود. قدر مسلم چنین نگاهی به تاریخ مانع کشف حقایق، بلکه موجب تحریف آن می‌شود.

نقد جدی دیگری که بر دلایل رویکرد مخالف، چه در دفاع از مشروعیت و فضیلت یزید و چه در نکوهش قیام، وارد می‌شود آن است که دلایل مخالف به لحاظ استناد و استحکام استدلال دارای ضعف جدی‌اند، مثلاً تمسک به روایت نبوی «اول جیش غزی قسطنطنیه مغفور لهم» برای تبرئه یزید از دخالت در قتل امام یا قبول توبه وی کافی نیست؛ زیرا در فرض صحت صدور این روایت، غفران گناهان یزید ناظر به آموزش اعمال گذشته او و پیش از حکومت است و اقدامات بعدی وی، از جمله قتل امام، را توجیه نمی‌کند. علاوه بر این،

شواهد متقن تاریخی تصریح دارند که یزید پیش از رسیدن به قسطنطنیه از لشکر جدا و سرگرم لهو و لعب شده است (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۴۵۸/۳).

همچنین تأکید بر فضایل یزید، مانند عدالت او، در کلام ابن عربی اندلسی و عبدالمغیث حنبلی و تأکید بر آن در حالی مطرح می شود که ابن جوزی، از علمای بزرگ حنبلی، می گوید: «اکثر علمای اهل سنت بر فسق یزید اتفاق نظر دارند» (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۱۵). ذهبی عدالت یزید را رد می کند (ذهبی، ۱۳۸۳: ۴۴۰/۴) و ابن خلدون می گوید: «فسق یزید بر همگان آشکار بوده است» (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۱۶). آلوسی به نقل از ابن جوزی درباره کسانی که خود را منتسب به اهل سنت کرده اند و اعتقاد دارند که یزید بیعت و خلافت داشته و حکومت وی مشروع و قیام حسین امری اشتباه بوده است، می گوید: «کیفیت عقد بیعت یزید نشان از اکراهی بودن بیعت دارد» (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۵۱۰/۳) و بر فرض که چنین بیعتی طبق نظر مخالفان قیام صحیح باشد، یزید به دلیل اعمال قبیحی که در دوران حکومت خود انجام داد، از حکومت خلع می شود (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۷/۷۳).

ابن جوزی از ابویعلی فراء روایتی را از قول صالح بن احمد از پدرش احمد حنبل نقل می کند که دلالت بر جواز لعن یزید به دلیل قتل امام دارد. احمد می گوید: «هر کس به خداوند ایمان داشته باشد، ممکن نیست یزید را دوست بدارد»، آن گاه می افزاید: «چگونه لعن یزید جایز نباشد، در حالی که افرادی با گناهان کمتر از او در قرآن کریم لعن شده اند. درجایی که خداوند مفسدان را لعن کرده است (محمد: ۲۲) و آیا فسادی بالاتر از قتل هست؟» (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۴۱). با وجود آنکه ابن جوزی این روایت را با سند کامل نقل می کند، ابن تیمیه همین روایت را با تقطیع، مستند مخالفت با لعن یزید قرار می دهد و می نویسد: «احمد حنبل از مخالفان لعن یزید در پاسخ به سؤال فرزندش صالح که چرا یزید را لعن نمی کنی؟ گفت: و متی رأیتنی ألعن شیئاً» (ابن تیمیه، ۱۴۲۴: ۵۷۳/۴).

نکته حائز اهمیت دیگر در نقد دلایل این رویکرد آن است که تحلیل اصحاب این رویکرد منطبق بر نقل معتبر نیست یا به اخبار معارض کمتر توجه کرده است، مثلاً درباره اخذ بیعت از امام سخن از شدت و بیعت اجباری نیست، در حالی که منابع دیگر بر آن تأکید دارند (ذهبی، ۱۳۸۳: ۵۳۴/۳). همچنین تحلیل ایشان متأثر از پیش فرض‌هایی است که بر این رویکرد حاکم است، مانند پذیرش خلافت و بیعت یزید بر اساس رهیافت تقدیرگرایانه و جبری که قیام عاشورا را به شورش اجتماعی تفسیر می‌کند. این‌گونه تحلیل‌ها نشان‌دهنده تک‌سونگری به واقعه هستند و تصویری از واقعه ارائه می‌کنند که چندان مطابقتی با واقع ندارد، مانند اینکه در گزارش رویکرد مخالف از الزام حکومت و فشار به امام برای بیعت اجباری سخنی به میان نمی‌آید تا قیام واکنش طبیعی در برابر این عامل مهم باشد، در حالی که منابع متقدم و معتبر گزارش می‌کنند که یزید به والی مدینه نوشت از حسین بیعت بگیرد و هیچ رخصت و عذری را از وی نپذیرد (ذهبی، ۱۳۸۳: ۵۳۴/۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ۱۰/۵). از نقدهای وارد بر دیدگاه مخالف آن است که درباره نقش و بیعت مردم کوفه در قیام امام بیش از حد تبلیغ می‌شود، در حالی که طبق گزارش طبری و خوارزمی، این عامل یگانه عامل تعیین‌کننده قیام نیست و عامل اخذ بیعت اجباری از امام مسبوق بر دعوت و بیعت کوفیان بوده است (طبری، ۱۳۸۷: ۲۵۰/۴).

در این رویکرد ادعا می‌شود که امام به قصد حکومت خواهی و قدرت طلبی قیام کرد، در حالی که بر اساس نقل منابع کهن مانند طبری، ابن‌اثیر و دینوری، امام (ع) با اهل بیت خود عازم کوفه شد و در کربلا نیز عده و عده او نشان از این داشت که به قصد جنگ و در طلب امارت نیامده است. بنابراین در خوانش مخالف، اسباب و اهداف قیام با نقل متون کهن و معتبر مطابقت ندارد. مهم‌ترین نقد بر این دیدگاه آن است که هدف از قیام از زبان امام و بر اساس نامه‌ها و خطبه‌های ایشان روایت نمی‌شود که همواره می‌فرمود اگر در دنیا هیچ

پناهی نداشته باشد، باز هم با یزید بیعت نخواهد کرد (ابن اعثم، ۱۴۱: ۲۱/۵؛ خواری، ۱۴۲۳: ۲۷۲/۱).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که طرفداران این رویکرد برای اثبات ادعاهای خود اسناد و مدارک تاریخی و نقلی، یعنی روایات، را به صورت گزینشی ماهرانه انتخاب و گردآوری کرده‌اند؛ بنابراین چنین رویکردی به تاریخ در واقع نه به قصد روشنگری و کشف حقایق، بلکه به منظور قلب حقایق صورت گرفته است. ابن تیمیه تأکید دارد که یزید دستور به قتل امام نداد و تألم و همدردی یزید بر قتل امام را شاهد بر این مدعا می‌گیرد. در نقد این نگاه نیز باید گفت که اولاً روایات رسیده در این باره متناقض هستند (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۱۸، پاورقی ۲) و این احتمال را که روایت حدیث آن را جعل کرده باشند تقویت می‌کند. ثانیاً اقامه عزای می‌تواند تغییر تاکتیک وی و گامی در جهت حفظ مسند و قدرت باشد. از سوی دیگر، این ادعا با نقل ابن جوزی تعارض دارد که می‌گوید یزید راضی به قتل بود و بردن سر امام به نزد او و جسارت به سر مطهر امام از سوی یزید شاهد این مدعا است. علاوه بر این، اگر ادعا شود که یزید امر به قتل امام نکرد و به این فعل هم راضی نبود، چرا هیچ‌یک از قاتلان امام را مجازات یا دست‌کم عزل و خلع نکرد (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۱۷)، در حالی که به تعبیر ابن تیمیه، یزید با ترک این واجب مستحق ملامت است (ابن تیمیه، ۱۳۸۱: ۴۱۱). به تعبیر ابن جوزی، با وجود عیان بودن فسق یزید، مخالفت بالعلن او یا طلب استغفار برای مثل چنین کسی نه با دلیل موجه، بلکه صرفاً به دلیل مخالفت با برخی فرق، مانند تشیع، بوده است.

ادعای غزالی مبنی بر توبه یزید پذیرفته نیست؛ زیرا اولاً به نقل معتبر، یزید در حالی مرد که لشکرش در حال سنگ باران خانه خدا بودند، ثانیاً اگر او توبه کرده بود، باید منابع به طور خاص آن را ذکر می‌کردند، ثالثاً اگر او از قتل امام توبه کرده بود، نباید دیگر دستور حمله به مدینه و مکه را صادر می‌کرد. از این گذشته، برخی از بزرگان اهل سنت، همچون ابن عقیل

و آلوسی، قائل به کفر یزید هستند (ابن جوزی، ۱۴۲۶: ۲۶۰)؛ آلوسی حنبلی احتمال توبه یزید را از ایمانش ضعیف‌تر می‌داند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۷۳/۲۶).

رشید رضا، صاحب تفسیر المنار، از یزید به امام جور و بغی یاد می‌کند که با حيله و تهدید بر مسلمانان ولایت یافت. او همچنین طرفداران یزید را نواصب و کرامیه می‌داند (رشید رضا، ۱۴۱۴: ۳۶۷/۶). همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، در رد مدعای فضیلت یزید و معاویه همین قدر کافی است که صحیح بخاری، معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت، این دو را داری فضیلت نمی‌داند، حال آنکه سند روایاتی که در صحاح سته درباره فضایل اهل بیت آمده، مورد تأیید بزرگان اهل سنت است. ترمذی پس از نقل روایت نبوی «حسین منی و أنا من حسین» می‌گوید: «حدیث از نظر سند حسن است و ایرادی ندارد». بنابراین توجه به مفاد این حدیث و مانند آن در کنار خطبه‌ها و نامه‌های امام به خوبی ماهیت قیام و اسباب و اهداف الهی آن را تبیین می‌کند که قیام عاشورا یک تکلیف شرعی قطعی و الزامی بر عهده خواص جامعه در جهت اصلاح و مبارزه با بدعت‌ها و انحراف‌هایی بوده که در دین پدید آمده بود و چه بدعتی بزرگ‌تر از آنکه یزید خلیفه مسلمانان باشد. بنابراین طبق مفاد شرع، سکوت یا بی‌تفاوتی جامعه، به‌ویژه خواص، در برابر این انحراف‌ها نمی‌توانست توجیه‌پذیر و مرضی رضای شارع مقدس باشد، تا چه رسد به قعود یا مخالفت با قیام. نتیجه این رفتار این می‌شود که امام خاطی به شمار می‌رود و با کار خود مستحق لعن و عذاب پروردگار می‌شود (ابن حنبل، ۱۴۳۰: ۲۰؛ ابن طولون، بی‌تا: ۷۱). عجیب آن است که در رهیافت مخالف قیام هیچ‌گاه قیام از منظر فضیلت و جایگاه امام روایت و تحلیل نمی‌شود و اسناد و شواهد معتبری که در متون کهن تاریخ و مجامع روایی آمده و اسباب و اهداف قیام را آشکار می‌سازد، مورد تغافل یا تجاهل قرار می‌گیرد.

ابن تیمیه، از مخالفان قیام، همواره در مکتوبات و اندیشه‌های خود سعی دارد با انکار ضروریات تاریخ، باورهای خود را با عنوان عقاید اهل سنت و جماعت بر گزارش‌های معتبر تاریخ تحمیل کند و با تقطیع تاریخ یا تأکید بر گزارش‌های منابع تاریخی یا روایی غیر معتبر به مزاج خود تاریخ بسازد و از رهگذر تحریف مسلمات، در نگاه اکثریت تردید و تشکیک ایجاد کند، درحالی‌که حقانیت اسباب و اهداف قیام با استناد به نقل منابع معتبر و کهن نزدیک به عصر قیام بر صاحبان اندیشه و قلوب پاک پوشیده نیست.

علاوه بر این، استنادهای رویکرد مخالف به گزارش‌های تاریخ به شکل‌گزینشی و استدلال به آنها به لحاظ علمی بی‌ارزش است و ماهیت تحلیل ایشان به کم‌اطلاعی یا بی‌اطلاعی اصحاب این رویکرد از تاریخ و وقایع آن گواهی می‌دهد. این رویکرد همواره بر مرجعیت صحابه و خلفا در عرض مرجعیت اهل بیت (ع) تأکید می‌کند، درحالی‌که نصوص معتبر فراوان از قرآن و حدیث بر فضایل و مرجعیت ایشان دلالت تام و تمام دارد. در نگاه این اندیشه، فضایل اهل بیت (ع) و سوء تعامل خواص امت و صحابه اولاً تکذیب و انکار می‌شود و ثانیاً در فرض اثبات حرمان و پایمال شدن حقوق اهل بیت (ع) و کنار رفتن از صحنه سیاست و مرجعیت دینی، رویکرد مخالف قیام چنین تعاملی را مقتضای مصلحت جامعه آن روز تلقی می‌کند و می‌کوشد رفتار صحابه و تابعین در قبال اهل بیت (ع) را توجیه و ایشان را از هرگونه اتهام مبرا کند. از اصول و مبانی این رویکرد، اعتقاد به عدالت و اجتهاد صحابه است. در اندیشه ابن تیمیه و پیروان او از مخالفان قیام، فراوان به روایات نبوی دال بر عظمت مقام صحابه استناد و این‌گونه استدلال می‌شود که براساس مفاد روایاتی مانند «خیر القرون بعدی...»، «أصحابی کالنجوم بأیهم إقتدیتم إهتدیتم» و «لا تسبوا أصحابی...»، صحابه از نوعی عصمت یا مصونیت خاص برخوردارند. به ادعای مخالفان، بنابه مقتضای مصلحت باید چشم بر مثاوی ایشان بست و یادآوری منکرات ایشان و لعن آنان برای احدی از مسلمانان جایز نیست (ر.ک: ابن تیمیه، ۱۴۲۴:

۴/۴۶۸-۴۶۹)، هرچند مرتکب قتل شده باشند یا یکدیگر را لعن، تفسیق و حتی تکفیر کرده باشند و هرچند عاقبت این مصلحت‌اندیشی، به کتمان حقایق مسلم تاریخی برای نسل‌های آینده بینجامد.

اساساً اسباب‌پیدایی تفکر «وجوب اطاعت از حاکم جائز» در اندیشه سیاسی اهل سنت به دوران خلافت اموی و عباسی بازمی‌گردد که بسان دیگر نظریه‌های مشروعیت‌ساز، مانند استخلاف و وراثت و استیلا، زمینه را برای پذیرش مشروعیت ایشان فراهم آورد و در جهت دفاع از نظام خلافت و در واقع مشروعیت‌بخشی به استبداد داخلی طرح شد. در این نظریه تأمین امنیت محور اساسی آن است و هر چه این امنیت را به مخاطره اندازد، شورش تلقی و دفع آن لازم شمرده می‌شود، مانند وجوب دفع قیام عاشورا. این نگاه را برخی از مورخان قلم‌به‌مزد و علمای سوء وابسته به حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس رواج دادند؛ کسانی که تفکر وجوب از حکومت جائز را همچون تفکر مرجئه وارد اندیشه سیاسی اهل سنت کرده‌اند و از آن دفاع می‌کنند. براساس این تفکر، عمل فاسد به ایمان ضرری وارد نمی‌کند و موجب نفسق و خلع و عزل حُکام نمی‌شود. حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس برای توجیه اقدامات خویش به جعل احادیث و تاریخ‌سازی به نفع خود اقدام کردند و زمینه‌ساز تفکری شدند که در برخی موارد دشمنی آن با اهل بیت (ع) آشکار است.

نتیجه

رویکرد مخالف قیام متعلق به طیف اندکی از مورخان اهل سنت است که بیشتر تحت تأثیر تفکر اهل حدیث هستند، هرچند به لحاظ فقهی پیرو مذاهب مختلف باشند. در این رویکرد، بر خلاف رویکرد اکثر علمای اهل سنت، یزید دارای فضیلت و خلافتش به دلیل بیعت، دارای مشروعیت است؛ از این رو قیام علیه یزید شورش و «شق عصای مسلمین» تلقی می‌شود و به دلیل روایات نبوی دفع آن واجب است. علاوه بر این، سرکوب قیام از

سوی حکومت مقتضای حکمت و مصلحت و برای جلوگیری از «شرکثیر» بوده است. معاصران مخالف قیام، برخلاف متقدمان، دخالت یزید در قتل امام را انکار نمی‌کنند، بلکه آن را صواب و امری لازم می‌شمارند، در حالی که سلف ایشان، به دلیل جایگاه حسین بن علی، قتل امام را تقبیح و سعی در تبرئه یزید از مشارکت در قتل و سرکوب قیام داشتند و این زیاد را مقصر این واقعه می‌دانستند؛ از این رو بر بی‌گناهی یزید تأکید و بالعن وی مخالفت می‌کردند.

در خوانش رویکرد مخالف، همراهی نکردن صحابه با قیام عاشورا مخالفت با قیام تلقی و موجب شده است اصحاب این رویکرد در شناخت اسباب و اهداف حقیقی قیام دچار سوء برداشت شوند و آن را حرکتی شتاب زده بدانند که در نهایت شکست خورد. دلایل مخالفت با قیام و نکوهش آن، به لحاظ اعتبار سند و دلالت، توان تاب‌آوری در برابر دلایل معارض را ندارند. تبیین رویکرد مخالف به کشف نگاه موافق قیام، که متعلق به اکثر اهل سنت است، کمک شایانی خواهد کرد؛ رویکردی که مستند به شواهد معتبر و برخوردار از استدلال قوی است.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

نهج البلاغه، ترجمه دشتی.

ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۱۵)، الکامل فی التاریخ، تحقیق ابوالفدا، عبدالله القاضی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ دوم.

ابن اثیر، علی بن محمد (۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، دار احیاء.

ابن اعثم، احمد کوفی (۱۴۱۱)، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء.

ابن تیمیه، احمد (۱۳۸۱ق)، مجموعه فتاوی، تحقیق عبدالرحمن بن محمد العاصمی، ریاض، چاپ اول.

ابن تیمیه، احمد (۱۴۲۴)، منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة القدرية، تحقيق محمد رشاد سالم، بيروت: مؤسسة الريان، چاپ ششم.

ابن جوزى، ابوالفرج (۱۴۲۶)، الرد على المتعصب العنيد المانع فى ذم يزيد، تحقيق دكتور هيثم عبدالسلام محمد، بيروت: دار الكتب العلمية.

ابن حنبل، احمد (۱۴۳۰)، فضائل الصحابه، تحقيق وصى الله محمد بن عباس، دار ابن الجوزى، چاپ چهارم. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۳)، تاريخ ابن خلدون، تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگى.

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸)، مقدمه ابن خلدون، تحقيق خليل شحادة، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم. ابن رشيد، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح (۲۰۱۵)، عاشورا عند الإماميه الإثني عشرية وآثارها، مكة: دار الدراسات العلمية.

ابن سعد، محمد (۱۴۱۴)، طبقات ابن سعد، بيروت: دار الكتب العلمية. ابن طولون، شمس الدين محمد (بى تا)، الأئمة إثني عشر، تحقيق صلاح الدين المنجد، قم: منشورات رضى. ابن عبدالعزيز، عبدالله (بى تا)، من قتل الحسين، قاهره: دار الامل، چاپ دوم. ابن عربى، ابوبكر اندلسى (۱۴۱۲)، العواصم من القواصم، تحقيق محيى الدين خطيب، بى جا: نشر مكتبة السنه.

ابن عساکر، على بن حسين (۱۴۲۱)، تاريخ مدينه دمشق، بيروت: دار الفكر. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل بن عمر (۱۴۰۵)، البدايه و النهايه، بيروت: مكتبة المعارف، چاپ ششم. آلوسى، محمود (۱۴۱۵)، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، بيروت: دار الكتب العلمية. بلاذرى، احمد بن يحيى (۱۳۸۰)، انساب الاشراف، بيروت: دار التعارف للمطبوعات.

خضرى، محمد (۱۴۳۱)، تاريخ الامم الاسلاميه، بيروت: دار الفكر. خوارزمى، موفق بن احمد (۱۴۲۳)، مقتل الحسين، تحقيق محمد سماوى، قم: انتشارات انوار الهدى. دينورى، ابوحنيفه (بى تا)، اخبار الطوال، بيروت: دار الفكر.

ذهبى (۱۳۸۳)، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق على محمد البجاوى، مصر، چاپ اول. رشيد رضا، محمد (۱۴۱۴)، المنار، بيروت: دار المعرفة.

رفعت، محسن؛ ژيان، فاطمه؛ مدنى، محمد حسين (۱۴۰۱)، «تحليلى آسيب شناسانه بر رهيافت هاى

- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۲)، الشمائل الشریفه، شرح محمد عبدالرئوف مناوی، جده: نشر دار العلم، چاپ اول.
- شعوط، ابراهیم علی (۱۴۰۸)، اباطیل تجب أن تمحى من التاريخ، بیروت: المكتب الاسلامی، چاپ ششم.
- صحتی سردرودی، محمد (۱۳۸۴)، عاشوراپژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین (ع)، قم، چاپ اول.
- صلابی، علی محمد (۱۴۲۶)، الدولة الأموية، عوامل الإزدهار و تداعيات الإنهيار، بیروت: دار المعرفة.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث.
- طقوش، محمد سهیل (۱۴۱۶)، تاریخ الدولة الأموية، بیروت: دار النفائس.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۴۰۲)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- عصفری، خلیفه بن خیاط (۱۴۱۴)، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر.
- غزالی، ابو حامد (بی تا)، احیاء علوم الدین، بیروت: دار المعرفة، چاپ اول.
- مناوی، محمد عبدالرؤف (بی تا)، فیض القدير فی شرح جامع الصغیر، ریاض: دار اضواء السلف.

References

- The Noble Quran.
- Nahj al-Balāgha.
- Ālūsī, Maḥmūd al-. 1415 AH. *Rūḥ al-ma‘ānī fī tafsīr al-Qur‘ān al-‘aẓīm wa-l-sab‘ al-mathānī*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- ‘Asqalānī, Ibn Ḥajar al-. 1402 AH. *Fath al-bārī fī sharḥ ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī.
- Balādhurī, Aḥmad b. Yahyā al-. 1380 AH. *Ansāb al-ashrāf*. Beirut: Dār al-Ta‘āruf li-l-Maṭbū‘āt.
- Dhababī, Muḥammad b. Aḥmad. 1383 AH. *Mīzān al-i‘tidāl fī naqd al-rijāl*. Edited by Ali Muhammad al-Bajawi. Egypt: n.p.
- Dīnawarī, Abū Ḥanīfa. n.d. *Akhbār al-ṭiwāl*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ghazālī, Abū Ḥāmid al-. n.d. *Iḥyā’ ‘ulūm al-dīn*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
- Ibn ‘Abd al-‘Azīz, ‘Abd Allāh. n.d. *Man qatal al-Ḥusayn*. Cairo: Dār al-Amal.

- Ibn al-Athīr, ‘Alī b. Muḥammad. 1415 AH. *Al-Kāmil fī al-tārīkh*. Edited by Abu al-Fada Abdullah al-Qadi. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn al-Athīr, ‘Alī b. Muḥammad. 1965. *Al-Kāmil fī al-tārīkh*. Beirut: Dār Ṣādir and Dār Iḥyā’.
- Ibn al-Jawzī, Abū al-Faraj. 1426 AH. *Al-Radd ‘alā al-muta‘aṣṣib al-‘anīd al-māni‘ fī dhamm Yazīd*. Edited by Haytham Abd al-Salam Muhammad. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn ‘Arabī, Abū Bakr al-Andulusī. 1412 AH. *Al-‘Awāṣim min al-qawāṣim*. Edited by Muhyi al-Din Khatib. N.p.: Nashr Maktabat al-Sunna.
- Ibn ‘Asākir, ‘Alī b. al-Ḥusayn. 1421 AH. *Tārīkh madīna Dimashq*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn A‘tham, Aḥmad al-Kūfī. 1411 AH. *Kitāb al-futūḥ*. Edited by Ali Shiri. Beirut: Dār al-Aḥwā’.
- Ibn Ḥanbal, Aḥmad. 1430 AH. *Faḍā’il al-ṣaḥāba*. Edited by Wasiullah Muhammad ibn Abbas. Riyadh: Dār Ibn al-Jawzī.
- Ibn Kathīr, Abū al-Fada Ismā‘īl b. ‘Umar. 1405 AH. *Al-Bidāya wa-l-nihāya*. Beirut: Maktabat al-Ma‘ārif.
- Ibn Khaldūn, ‘Abd al-Raḥmān. 1408 AH. *Muqaddama Ibn Khaldūn*. Edited by Khalil Shahada. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn Khaldūn, ‘Abd al-Raḥmān. 1408 AH. *Tārīkh Ibn Khaldūn*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Ibn Rashīd, ‘Abd Allāh b. ‘Abd al-Raḥmān b. Ṣāliḥ. 2015. *‘Ashūrā ‘ind al-Imāmiyya al-ithnā‘ashariyyawa-āthuruhā*. Mecca: Dāral-Dirāsatal-‘Ilmiyya.
- Ibn Sa‘d, Muḥammad. 1414 AH. *Ṭabaqāt Ibn Sa‘d*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya.
- Ibn Taymiyya, Aḥmad. 1381 AH. *Majmū‘a fatāwā*. Edited by Abd al-Rahman b. Muhammad al-Asimi. Riyadh: n.p.
- Ibn Taymiyya, Aḥmad. 1424 AH. *Minḥāj al-sunnat al-nabawiyya fī naqd kalām al-Shī‘at al-qadariyya*. Edited by Muhammad Rashad Salim. Beirut: al-Rayyan Institute.
- Ibn Ṭulūn, Shams al-Dīn Muḥammad. n.d. *Al-A‘imma ithnā‘ashar*. Edited by Salah al-Din al-Munjid. Qom: Manshūrāt Raḍī.
- Khiḍrī, Muḥammad al-. 1431 AH. *Tārīkh al-umam al-Islāmiyya*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Khwārazmī, Muwaffaq b. Aḥmad al-. 1423 AH. *Maqṭal al-Ḥusayn*. Edited by Muhammad Samawi. Qim: Anwār al-Hudā Publications.

- Manāwī, Muḥammad ‘Abd al-Rāūf. n.d. *Fayḍ al-ghadīr fī sharḥ jāmi‘ al-ṣaghīr*. Riyadh: Dār Aḍwā’ al-Salaf.
- Rafat, Mohsen, Fatemeh Zhian, and Mohammad Hossein Madani. 1401 AH. “Taḥlīlī āsībshināsānih bar rahyāft-hāyi ‘Āshūra-pazhūhī.” *Shī‘a-pazhūhī*, no. 23: 14281-.
- Rashid Rida, Muhammad. 1414 AH. *Al-Manār*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
- Ṣallābī, ‘Alī Muḥammad. 1426 AH. *Al-Dawlat al-Umawīyya, ‘awāmil al-izdihār wa-tadā‘iyāt al-inhiyār*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
- Sehhati Sardrudī, Mohammad. 1384 Sh. *‘Āshūrā-pazhūhī bā rūy kardī bih taḥrīf-shināsī-yi tāriḫ-i Imam Ḥusayn*. Qom: n.p.
- Shaw‘waṭ, Ibrāhīm ‘Alī. 1408 AH. *Abāṭil tajīb an tamḥā min al-tāriḫ*. Beirut: al-Maktab al-Islāmī.
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn al-. 1402 AH. *Al-Shamā‘il al-sharīfa*. Explained by Muhammad Abd al-Rauf al-Manawi. Jeddah: Dār al-‘Ilm Publications.
- Ṭabarī, Muḥammad b. Jarīr al-. 1387 Sh. *Tāriḫ al-umam wa-l-mulūk*. Edited by Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim. Beirut: Dār al-Turāth.
- Taqoush, Mohammed Suhail. 1416 AH. *Tāriḫ al-dawlat al-Umawīyya*. Beirut: Dār al-Nafā’is.
- ‘Uṣfurī, Khalīfa b. Khayyāṭ al-. 1414 AH. *Tāriḫ Khalīfa ibn Khayyāt*. Edited by Suhail Zakar. Beirut: Dār al-Fikr.